

متن پرسش

راجع به پاسخ عامیانه ی جنابتان به سوال ۳۸۳۵۹، اتهام سحر و جادو را اتفاقاً زنانی که مورد سوء استفاده ی حلاج واقع شده بودند مطرح کردند و تعجب از آنان نیست، بلکه تعجب از جنابعالیست که نظرات اعظم شیعه که تمام داشته های شیعه مدیون آن هاست و نظر نائب خاص امام زمان حسین بن روح را ظاهری تلقی کرده و هر جنایتکاری که اناالحق و سبحانی و لیس فی جبتی الا الله گفت را توجیه می‌کنید، و حاضر نیستید فکر کنید که این ملعون با چه ادله ای در زمان حیات نائب امام عصر، ادعای نیابت امام زمان کرد، برای مساله ی سحر و فساد هم به گزارشات تاریخی بسنده می‌کنم: دختر سمری یکی از یاران حلاج (که گفته‌اند زن خوش سیما و خوش سخنی بود)، ماجرای از مواجهه با حلاج را در دادگاه رسیدگی به اتهامات او در باب سحر و جادو برای منافع کثیفش مطرح می‌کند که در تاریخ بغدادی انعکاس یافته، دختر سمری می‌گوید: «... شب هنگام، من و دختر حلاج، هر دو بر بام دارالسلطان خوابیده بودیم که حلاج هم با ما بود. در دل شب بود که ناگهان حلاج را در کنار خود یافتم که بر من افتاده بود، بیدار شدم و به راستی نمی‌دانم که مرادش از این کار زشت چه بود! حلاج گفت: من فقط آمده‌ام تا تو را برای نماز بیدار کنم. چون صبح شد از بام در حال پائین آمدن بودیم که حلاج هم آمد، در جایی که هر دو همدیگر را به خوبی می‌دیدیم، دختر حلاج رو به من کرد و گفت: به او سجده کن! و من بیان داشتم: آیا به کسی غیر از خداوند سجده کنم؟. حلاج سخن مرا شنید و گفت: بله، وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهٌ خدایی در آسمان است و خدایی هم در زمین (یعنی خودش را خدای زمین می‌دانست)» دختر سمری همچنین می‌گوید: «حلاج دست در آستینش کرد و دستی پر از مشک بیرون آورد و به من داد و چند بار همین کار را انجام داد و گفت از این‌ها استفاده کن، تا بوی خوش بگیری که زن هرگاه به نزد مردش می‌رود باید خوش بوی باشد. روز دیگر حلاج مرا نزد خود خواند و مرا گفت: حاشیه این فرش را بلند کن و هرچه می‌خواهی از آنجا بردار و وی چنین کرد و در آنجا دیناری چند یافت که گویا فرش شده بود و از این دیدن به وجد آمده بود.»

بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۱۲۹-۱۳۱ اتهام سحر و جادو توسط دختر ابوالحسن سامری یکی از شاگردان حلاج بر او وارد شده. این زن چهار داستان برای تأیید اتهام خود نقل می‌کند. غیر از این زن، شیخ ابو عبدالله محمد خفیف شیرازی و خواجه عبدالله انصاری نیز بر این اتهام صحه گذاشتند و هر کدام داستانهایی در این باره نقل کرده‌اند.

باسمه تعالی: سلام علیکم: این نگاه‌های عوامانه به حلاج را مقایسه کنید با نگاه حکیمانه جناب حافظ که فرمود: «گفت آن یار کز او گشت سرِ دار بلند / جُرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد» و یا به نگاه عمیق حضرت امام خمینی نسبت به حضور عرفانی حلاج بنگرید که می‌فرمایند: «فارغ از خود شدم و کوس اناالحق بزدم / همچو منصور خریدار سر دار شدم». ملاحظه می‌کنید که حضرت امام «انا الحق گفتن» حلاج را نوعی فارغ شدن از خود می‌دانند. زیرا حضرت امام زبان عرفان را می‌شناسند. با این همه فکر می‌کنم گفتگوی ما با جنابعالی حالت مرء به خود دارد و به ما دستور داده‌اند خدا رحمت کند کسی را که مرء را ترک کند، هرچند حق با او باشد. موفق باشید